



مسئول ابراهیمزاده

اسیسی

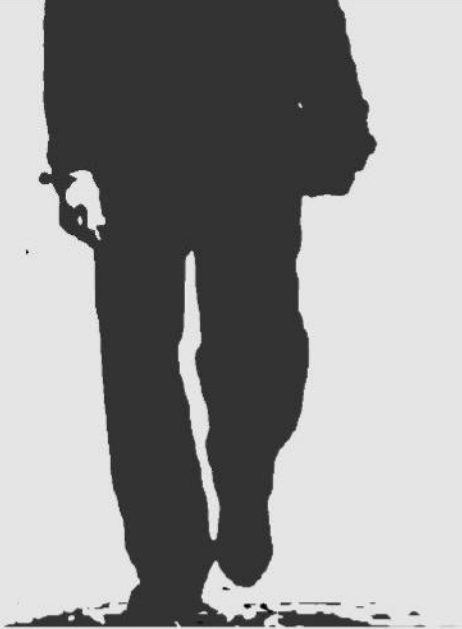
اشاره

حسن ابراهیمزاده با بیان مشابهت‌های حزب توده و باند مهدی هاشمی در استراتژی براندازی خاموش آن هم به نام حمایت از خط امام و نظام در بخش نخست مقاله، به سراغ مقایسه دیدگاه‌های فکری و اخلاقی مهدی هاشمی با فراطیون جبهه دوم خرداد در بخش دوم می‌رود و با بیان برخی مصادیق و اشاره تلویحی به برخی مؤلفه‌های مشترک این دو، بر این باور است که استراتژی و تاکتیک‌های براندازانه آنها پیچیده‌ترین نوع براندازی در تمام انقلاب‌ها با حمایت آشکار و پنهان یگانگان بوده و هست که متأسفانه حتی بسیاری خواص هم از آن غفلت ورزیده‌اند. این نویسنده معتقد است چالشی که رهبر معظم انقلاب و نظام مقدس اسلامی طی هشت سال گذشته با آن روبرو بوده‌اند درست همان چالشی است که امام راحل و نظام در هشت سال دوران دفاع مقدس با آن مواجه بوده‌اند.



بزرگوارترین
موفقیت
در کارها

با غروب آفتاب خونین و غمگین روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، تلاش برای توقف حرکت اسلام‌خواهانه مردم به پاخاسته به رهبری امام راحل (ره) آغاز شد. از شکنجه و تبعید و اعدام مبارزان تا میدان دادن به دسته‌جات و گروهک‌های چپ‌گرا و راست‌گرای وابسته به دویلوک شرق و غرب گرفته تا ایجاد خطوط انحرافی و موازی برای از مسیر خارج کردن اهداف و آرمان‌های مردم خدامحور به رهبری امام... همه و همه تاکتیک‌هایی بود که ساواک، سیا، موساد، ایتلجنت سرویس و حتی ک.گ.ب که حضور ایران آمریکایی را بیش از ایران اسلامی در همسایگی خود تحمل می‌کرد، سرلوحه برنامه روزانه خود قرار داده بودند؛ اما تقدیر الهی به گونه‌ای دیگر رقم خورد. دنیای زر و زور و تزویر و همه دسیسه‌های



شیطان‌های بزرگ و کوچک هرگز نتوانست از وقوع معجزه قرن جلوگیری کند و مانع جشن پیروزی مردم از خود رسته به خدا پیوسته در ۲۲ بهمن ۵۷ شود.

انقلاب در حالی به پیروزی رسید که در کارنامه انقلاب‌های جهان، اولین انقلابی در قرن بیستم به شمار می‌رفت که بدون پشتوانه مالی، سیاسی و نظامی در ابرقدرت شرق و غرب، اعلام موجودیت خود را نه تنها بر مناره مساجد بلکه بر آنتن رسانه‌ها فریاد می‌زد و در حالی غیرتمندانه و غریبانه از آرمان‌های خود دفاع که برای نخستین بار بود که دو ابرقدرت شرق و غرب کمر به نابودی آن، یعنی تنها انقلاب مستقل و غیروابسته، بسته بودند.

توطئه‌ها علیه انقلاب نوپا آغاز شد؛ از محاصره اقتصادی، حمله نظامی، ترورهای بی‌رحمانه مؤولان و به خاک و خون کشیدن مردم کوچک و بازار توسط میلیشاهای مسلح گروهک‌های کوچک و بزرگ گرفته تا کودتاهای کودتاگران وابسته به شرق و غرب و سنگربندی ضد انقلاب در استان‌های کردستان، گلستان، خوزستان و ...

در این میان حتی خیانت رئیس‌جمهور لیبرال (بنی صدر) و صف آرای برخی مراجع (آقای شریعتمداری) و بیوت برخی (آقای منتظری) در برابر مردم و امام (ره) نیز هرگز نتوانست انقلاب را از مسیر خود خارج سازد.

به جرأت می‌توان گفت حتی یکی از بحران‌هایی که انقلاب خدامحور ایران در بیش از یک ربع قرن از حیات نورانی خود پشت سر نهاد، به تنهایی می‌توانست انقلابی بزرگ را به زانو درآورد؛ اما هدایت غیبی الهی و عنایت‌های ویژه خداوند به بندگان صالح خود، چون

امام راحل (ره) و مقام معظم رهبری، کشتی انقلاب را تا کنون به ساحل نجات سوق داده است.

در میان حرکت‌های براندازانه علیه نظام، دو جریان پیش از دیگر جریان‌ها و برنامه‌های براندازی دشمنان خارجی و داخلی از مرموزی خاصی برخوردار بود؛ دو حرکت که به نام دفاع از نظام، روحانیت و خط امام با چراغی خاموش، انقلاب را به سمت دره سقوط سوق می‌دادند.

جریان نخست، جریانی است که در تاریخ تولد و مرگ احزاب در ایران، به عنوان قوی‌ترین و سازمان‌یافته‌ترین حزب شناخته شده و اهداف خود را به نام «حزب توده ایران» دنبال می‌کرد. این جریان ملحد با تمسک به ایدئولوژی «مارکسیست لنینیستی» و برخاسته از نسل دانشگاهی، از حمایت همسایه شمالی ایران برخوردار بود. جریان دیگر که در تاریخ روحانیت و انقلاب، قوی‌ترین پایگاه نفوذی خود را در حوزه علمیه و نهادهای انقلابی ایجاد کرده بود، اهداف خود را زیر چتر «بیت مرجعیت آقای منتظری» دنبال می‌کرد و با بنیانگذاری اندیشه «لیبرال چپ‌گرا» افزون بر حمایت گروه‌های ضد انقلاب، از حمایت بعضی از کشورهای خارجی نیز برخوردار بود. این جریان به نام جریان «مهدی هاشمی» در انقلاب نام گرفت. دو جریان با دو خاستگاه متفاوت، اما با یک تاکتیک و هدف مشترک.

براندازی به نام خط امام
براندازی خاموش به نام حمایت از نظام و خط امام، تاکتیک حزب توده و باند مهدی هاشمی بود؛ تاکتیکی که پس از خرداد ۷۶، اصلاح‌طلبان آمریکایی که به نوعی دنباله‌رو جریان مهدی هاشمی بودند، آن را دنبال

کردند. تطبیق تمام تاکتیک‌های این دو جریان با هم و آنچه اصلاح‌طلبان پس از خرداد ۷۶ از آنان به عاریه گرفتند، در این نوشتار نمی‌گنجد؛ اما به هر حال موضع امام راحل (ره) مبنی بر این که انقلاب با هیچ‌کس عقد اخوت نبسته و نظام مقدس اسلامی در هرس علف‌های هرز در مزرعه انقلاب قاطع است، ثابت کرد هر جریانی که بخواهد در مقابل نظام اسلامی بایستد، محکوم به فنا است، حتی اگر خود را زیر نام امام و خط امام پنهان کند.

حزب توده به عنوان یکی از قدیمی‌ترین احزاب و به گفته بسیاری از تحلیل‌گران قدرتمندترین حزب ایران در عرصه سیاست، از روحیه سالوس‌منشی خاصی برخوردار بود. این حزب در موج سواری بر احساسات مردم، استادی بی‌بدیل بود و بی‌گمان باند مهدی‌هاشمی و دنباله آن در پس از خرداد ۷۶، شاگردان همین مکتب بوده‌اند. حمایت دروغین از روحانیت، و جلو رفتن گام به گام آن هم‌آرام با چهره حق به جانب گرفتن تا مرز قدرتمندی و سپس حذف روحانیت، از شگردهای این حزب است. نگاهی به پیشینه این حزب، پرده از چهره منافقانه آن برمی‌دارد. اعلام دفاع و حمایت از کاندیداهای روحانیت چون مرحوم آیت الله حاج شیخ حسین لنگرانی^۱ در انتخابات دوره چهاردهم مجلس که هم به مقبولیت این حزب در بین مردم انجامید و هم زمینه بدنام کردن و ترورشخصیتی این عالم فرزانه را فراهم کرد - به گونه‌ای که ساواک بعدها به خوبی توانست او را حتی در بین خواص روحانیت، چهره‌ای توده‌ای معرفی کند - از اقدامات این حزب در برخورد با روحانیت به شمار می‌رود.

براندازی خاموش به نام حمایت از نظام و خط امام، تاکتیک حزب توده و باند مهدی هاشمی بود؛ تاکتیکی که پس از خرداد ۷۶، اصلاح‌طلبان آمریکایی که به نوعی دنباله‌رو جریان مهدی هاشمی بودند، آن را دنبال کردند.

حزب توده در موج سواری بر احساسات مردم، استادی بی‌بدیل است و بی‌گمان باند مهدی هاشمی و دنباله آن در پس از خرداد ۷۶، شاگردان همین مکتب بوده‌اند.



در جریان ملی شدن صنعت نفت به رهبری روحانیت نیز، ضمن بهره‌برداری از این حرکت، با خیزیدن در پیکره دولت مصدق، زمینه حذف روحانیت را از معادلات سیاسی فراهم کرد، که موجب ناامیدی مردم و کناره‌گیری آنان از نهضت ملی شدن نفت و به تبع آن بستری برای کودتای ۲۸ مرداد شد.

حزب توده با چنین پیشینه مگارانهای، در برداشتی نادرست، و اشتباهی استراتژیک، قیام مردم در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ به رهبری روحانیت را نتیجه تحریک فئودال‌ها و دارای جنبه‌های ارتجاعی در مطبوعات شوروی اعلام کرد. این حزب که از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۷۵ با بازی با عمال ساواک و ستیز ایدئولوژیک با گروه‌های ملی‌گرا را سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده بود و در صدد اثبات مدل‌های کمونیستی برای اداره کشور برمی‌آمد،

هرگز باور نمی‌کرد که انقلاب اسلامی در بین کوخ نشینان آن هم به رهبری روحانیت شکل گیرد؛ چرا که حزب توده تا قبل از کیانوری - که بنا به اراده ک. گ. ب دبیر کلی حزب را پذیرفت - بر این باور بود که حرکت اسلامی مردم به رهبری روحانیت، به پیروزی نخواهد رسید.^۲

کیانوری با زدن نقاب دوستی به چهره، در ظاهر به حمایت از نظام، امام و قانون اساسی به میدان آمد و در جهت ترغیب مردم به شرکت کردن در انتخابات گام برداشت، اما در خلوت، ساز براندازی نظام را به صدا درآورد؛ غافل از این که قبل از هرگونه تحرکی برای براندازی نظام به دام خواهد افتاد. سال ۱۳۶۱ این حزب که برای براندازی نظام، با همکاری شوروی سابق، کودتایی را آغاز کرده بود، توسط نیروهای انقلابی متلاشی و برای همیشه پرونده

آن در ایران بسته شد.

منوچهر بهزادی، عضو هیأت سیاسی و سردبیر کمیته مرکزی حزب توده ایران و مسؤول روزنامه «مردم» و نیز دبیر شعبه «دهقانی» شعبه سازمان‌های توده‌ای و «سازمان جوانان حزب» در خصوص خط مشی و اهداف نهایی این حزب می‌گوید:

«به طور کلی، هدف نهایی حزب توده ایران به عنوان یک حزب سیاسی در مرحله اول، کسب قدرت و در دوران جمهوری اسلامی، براندازی نظام و روی کار آوردن یک دولت وابسته به شوروی بود. به همین منظور حزب اهداف استراتژیک، اهداف مرحله‌ای، برنامه‌های کوتاه‌مدت و درازمدتی داشت که من نخست رؤوس آن را خواهم گفت و سپس در این باره توضیحات لازم را خواهم داد. اهداف استراتژیک حزب عبارت بودند از: اول: گسترش تشکیلات

علنی حزب در بین طبقات و اقشار مردم به منظور کسب نیرو؛ دوم: حفظ و گسترش سازمان مخفی حزب؛ سوم: نفوذ در مراکز حساس و کلیدی ارگان‌های دولتی و نهادهای انقلابی؛ چهارم: دفاع از سیاست شوروی در ایران و در صحنه جهانی؛ پنجم: کوشش برای تشدید اختلاف در داخل حاکمیت جمهوری اسلامی؛ ششم: کوشش برای تضعیف مواضع جمهوری اسلامی در جنگ تحمیلی؛ هفتم: کوشش برای گسترش مناسبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با کشورهای بلوک شرق.

اهداف مرحله‌ای حزب عبارت بودند از:

الف: تلاش برای کسب مجوز قانونی و حفظ موجودیت علنی حزب جهت فعالیت قانونی؛

ب: احتراز از برخوردهای عقیدتی، بخصوص با حاکمیت جمهوری اسلامی و

جناح انشعابی جریان مهدی هاشمی، همان افراطیون جبهه دوم خرداد هستند؛ چرا که این افراطیون طی هشت سال گذشته هر فکر و فردی را به خشونت‌گرایی و بنیانگذاری حرکت‌های خشونت‌آمیز در نظام مقدس اسلامی متهم کردند، جز مهدی هاشمی.



جریان‌های مذهبی،
ج: تلاش جهت توجیه و
تطهیر گذشته حزب؛
د: کوشش برای پیدا
کردن نقاط مشترک بین
اسلام و مارکسیسم به منظور
تبلیغ و ترویج اهداف حزب؛
دفاع‌ظاهری از خط امام و
روحانیت.^{۱۰}

مهدی هاشمی به عنوان
سرمدمدار جریان برانداز
دیگر که به نام امام و خط
امام از حوزه برخاسته بود
و اهداف از پیش تعیین
شده‌ای را دنبال می‌کرد خود
تحصیل‌کرده حوزه، برادر
داماد آقای منتظری و از
نزدیک‌ترین کسان به برخی از
مبارزان نهضت روحانیت بود.
وی همواره خود را مدافع خط
امام و روحانیت معرفی می‌کرد
و در این مسیر تا آنجا پیش
رفت که خود را جناح اصلی
انقلاب نامید: «سمی‌داشتم
جناح اصلی انقلاب را خودم
معرفی کنم.»^{۱۱}
در مرامنامه و اساسنامه

ظاهری باند مهدی هاشمی
آمده است:

«اهداف ما ... ۳ - حرکت
در خط ولایت فقیه به رهبری
امام خمینی و دیگر رزمندگان
راه او تا ظهور حضرت قائم
(عج)»^{۱۲}

در مهر ۱۳۶۵ وزارت
اطلاعات پس از شناسایی
خانه‌ای در یوسف آباد تهران
و کشف مقادیری اسلحه،
وسایل جعل اسناد و ...
به‌وابستگی آن به مهدی
هاشمی پی برد و پس از
دستگیری برخی دیگر از این
اعضاء، ائبارهایی پر از مهمات
کشف و ترور بسیاری از افراد
بی‌گناه به دست شخص مهدی
هاشمی برملا شد. با محرز
شدن نقش مهدی هاشمی در
قتل افراد بی‌گناه در قبل و بعد
از انقلاب و فعالیت علیه نظام
جمهوری اسلامی، وی در
تاریخ ۶۶/۷/۶ اعدام شد.
ویژگی جریان افراطی
شکل گرفته پس از خرداد
۷۶ نیز همچون حزب توده

و باند مهدی هاشمی، پنهان
کردن خود زیر نام مقدس امام
در جهت نیل به اهداف شوم
و براندازانه خود بود. آنان
با تقطیع کلام و سیره امام
و استفاده ابزاری از نام و
خط ایشان (ره) در محافل و
مجالس خود، تا آن جا پیش
رفتند که گاه در زیر عکس
و سخنان امام، علیه نظامی
که امام حفظ آن را از نماز
واجب‌تر می‌شمرد، موضع
گرفتند و چنان علیه مبانی
تشیع و اسلام سخن راندند
که اگر امام زنده بود، با آنان
همان گونه رفتار می‌کرد که با
مهدی هاشمی کرد.

براندازی در غیاب ولی‌فقیه
باورمندی به این مقوله که
با رحلت امام، جنگ داخلی
در ایران آغاز و هرج و مرج
سراسر کشور را فرا خواهد
گرفت و باید در زمان حیات
امام به کادرسازی، انباشت
اسلحه و ... پرداخت تا در
صورت اعلام خیر رحلت

ایشان، معاملات سیاسی
اجتماعی را به نفع خود پایان
بخشید، از تحلیل‌های غلط
حزب توده و باند مهدی
هاشمی است. بهزادی، عنصر
حزب توده، می‌گوید:

«حزب مسلّم می‌دانست
که با وجود امام خمینی و
نفوذ خدشه‌ناپذیر ایشان
در بین مردم و نقش قاطع
ایشان در انقلاب و در
حاکمیت جمهوری اسلامی
ایران، امکان هرگونه فعالیت
براندازی در زمان حیات
ایشان غیرممکن و بی‌نتیجه
است؛ زیرا تجربه منافقین
و گروهک‌های ضدانقلابی
دیگر، این نظریه را ثابت کرده
است. در نتیجه حزب بیش‌تر
روی این مسأله کار می‌کرد که
در غیاب امام، طرح براندازی
را پیاده کند. حزب در واقع
فکر می‌کرد که در غیاب
امام، احتمال جنگ داخلی
و برخورد نیروهای مختلف
و متضاد روی خواهد داد و
به همین منظور، می‌کوشید

جناح انشعابی از مهدی هاشمی که پس
از خرداد ۷۶ چون اختاپوسی هزار پا در هر
مکانی برای خود جای پای باز کرد، به لحاظ
باور داشتن به «دوران قانون‌مندی»، بیش‌تر
با کشورهای بلوک غرب به تعامل پرداخت
و غرب هم در این زمینه متعهد شد تا در ازای
همکاری و اخباری که دریافت می‌کند، از آنان
حمایتی همه‌جانبه داشته باشد.



**مهدی هاشمی
می‌گوید: «من در اوج
خط بازی‌ها نسبت به
آینده رهبری زمانی
معتقد شدم که پس
از حضرت امام در
کشور جنگ داخلی
راه خواهد افتاد -
مانند لبنان - و یکی
از انگیزه‌های انباشتن
سلاح نیز همین بود که
در آن شرایط بتوانم
مقاومت کنم و معادله
را به نفع خط مورد نظر
تغییر دهم و براساس
همین اعتقاد انحرافی،
افشاگری جریان‌ات و
مسئولینی که با خط
من ناسازگار بودند
را مجاز دانسته و آن
اعلامیه‌های وقیح‌را
منتشر می‌کردیم تا
رقبای خود را از صحنه
حذف کنیم.»**

تا به این اختلافات دامن
بزنند. در نتیجه باور حزب
این بود که در غیبت امام،
امکانی پیدا خواهد شد که از
این موضوع برای رسیدن به
قدرت استفاده کند.^۷

همین باور را مهدی
هاشمی نیز داشت و دوستان
او در کمین چنین روزی
نشسته بودند. وی می‌گوید:
«من در اوج خط بازی‌ها
نسبت به آینده رهبری
زمانی معتقد شدم که پس
از حضرت امام، در کشور
جنگ داخلی راه خواهد افتاد
- مانند لبنان - و یکی از
انگیزه‌های انباشتن سلاح نیز
همین بود که در آن شرایط
بتوانم مقاومت کنم و معادله
را به نفع خط مورد نظر
دوم و براساس همین اعتقاد
انحرافی، افشاگری جریان‌ات
و مسئولینی که با خط من
ناسازگار بودند را مجاز
دانسته و آن اعلامیه‌های وقیح
را منتشر می‌کردیم تا رقبای
خود را از صحنه حذف
کنیم.»^۸

تفاوت جریان افراطی
برخاسته از خرداد ۷۶ با حزب
توده و باند مهدی هاشمی در
براندازی، تجربه‌ای بود که
این جریان از سرنوشت تلخ
اساتید خود داشت؛ از این
رو بر آن شد تا مانند دو

جریان دیگر در انتظار رحلت
ولی فقیه ننشینند؛ بلکه کوشید
تا در زمان حیات ولی فقیه از
نفوذ وی در بین عامه مردم
بکاهد و انقلاب را به سوی
اهداف از پیش تعیین‌شده
خود سوق دهد؛ از توهین به
جایگاه ولایت فقیه و تضعیف
آن، بازنگری در قانون
اساسی، پیشنهاد رفراندوم،
نامه‌نگاری به رهبری،
و... گرفته تا طرح کاهش
اختیارات رهبری و افزایش
اختیارات رئیس‌جمهوری،
همه را می‌توان در این مسیر
ارزیابی کرد؛ غافل از این که:
چراغی را که ایزد برافروزد،
هرآن کس پف کند ریشش
بسوزد.

در کمین براندازی

دوری از خیابان خدمت
به انقلاب، و حرکت کردن
محتاطانه در پیاده رو آن هم
به صورت یک تماشاجی
پرادها، به امید روزی که
دردگیری نیروهای انقلاب
با عناصر ضدانقلاب، یکی
پیروز و دیگری ضعیف
و ناتوان از عرصه کارزار
برگردد و کار گروه باقیمانده
با کمترین هزینه تمام شود، از
ترفندهای هر سه جریان توده،
مهدی هاشمی و افراطیون
دوم خرداد است.

«کیانوری که در مکتب
لنینیسم عملی، درس‌های خود
را به خوبی آموخته بود و در
آمیختن عملیات‌های مخفی
با عملیات‌های علنی و نیز تز
«اغتنام فرصت برای ربودن
پیروزی از چنگ فاتح» و وارد
کردن ضربه نهایی در نهایت
غداری و قساوت، چهره
واقعی خود را پنهان داشته
بود، با این تز در کمین تشسته
بود: مار را به دست دشمن
بکوب تا از اجدی‌الحسینین
خالی نباشد؛ یا دشمن (در این
جانبش پیروزی اسلامی)
مار را (در این جا نیروهای
لیبرال و چپ آمریکایی) نابود
می‌کند یا به دست آن‌ها عقب
زده می‌شود.»^۹

کیانوری و حزب توده
در انتظار بودند تا در میدان
مبارزه نیروهای اسلام‌گرا با
جریان لیبرالیسم و بیرون آمدن
یکی از فاتحان صدمه‌دیده
و تضعیف‌شده، در پرتو
کودتایی با حمایت شوروی
سابق به آرزوی دیرینه خود
دست یابند؛ آرزویی که در
مبارزه اسلام‌خواهان به رهبری
آیت‌الله کاشانی و ملی‌گراها
به رهبری مصدق، با نفوذ
در بدنه ملی‌گراها نزدیک به
عملی شدن بود که آمریکایی‌ها
با پیش‌دستی - کودتا - آن را به
نفع خود مصادره کردند.



جریان مهدی هاشمی زیرکانه‌تر از حزب توده از تز اغتنام فرصت برای ربودن پیروزی از چنگ فاتح و وارد کردن ضربه نهایی بهره‌برد و بر آن شد آن را در درگیری نیروهای داخل نظام به کار گیرد. مهدی هاشمی و دار و دسته او که در ایجاد تنش بین جناح به اصطلاح راست و چپ کشور نقش عمده‌ای داشتند، بر آن بودند که پس از عمیق شدن شکاف بین این دو جناح و تضعیف آبرو و امکانات و نیز کاهش مقبولیت هر کدام در بین قشرهای گوناگون، به عنوان منجی، وارد میدان شوند و هر دو جناح ریشه‌دار کشور را از معادلات سیاسی اجتماعی حذف کنند. در کتاب بن‌بست آمده است:

«مهدی هاشمی بر این باور بود که باید با هر دو جناح چپ و راست برخورد شود، ولی طیف دیگر تز همکاری موقت را با هر دو جناح تجویز کرد؛ از این رو افراد و اشخاص جناح انشعابی بانفوذ در جناح راست و جناح چپ ضمن برخورداری و بهره‌گیری از موقعیت حقوقی و حقیقی و امکان تصاحب پست‌های بالاتر، نقش خط‌دهی و انحراف در اصول اولیه و

فراهم ساختن زمینه انشعاب دیگر در جناح چپ و راست را برعهده گرفتند.»

اگر جناح انشعابی باند مهدی هاشمی را همان افراطیون پس از دوم خرداد بدانیم، باید این جناح را به مراتب جسورتر از بنیانگذار آن یعنی مهدی هاشمی به شمار آوریم؛ زیرا افزون بر این که در مسأله ولی فقیه، تز حزب توده و مهدی هاشمی مبنی بر لزوم به میدان آمدن پس از رحلت ولی فقیه را نپذیرفت، خود به تضعیف جایگاه ولی فقیه در زمان حیات وی همت گمارد. افراطیون پس از دوم خرداد در این مقوله آشکار و بی‌شرمانه به تخریب جناح راست و نمک‌نشناسانه به تخریب جناح چپ و حتی رئیس‌جمهور قبل از دوم خرداد پرداختند. اثبات این ادعا که افراطیون دوم خرداد، همان جناح انشعابی مهدی هاشمی هستند، نیازمند تطبیق نوع نگاه و منش و یافتن نقاط مشترک و مشابهت‌های آن‌ها است.

شناسنامه براندازان امروز

■ الف) حرکت ابداعی یا انفعالی
مهدی هاشمی حرکت

خود و دوستانش را حرکتی انفعالی می‌خواند که تنها توسط جریان‌ها و دستجاتی شکل می‌گیرد که دارای نقاط مشترکی با هم هستند - نه نظریه‌های یکسان - آن هم گروه‌های معارض و مخالف نظام. وی در این باره می‌گوید:

«... اگر بخواهیم در راستای حق قدم برداریم، تعبیر تشکیلات برای طیف موجود، یک تعبیر نادرست است؛ زیرا قوام هر تشکیلات به چند چیز است: یکی رهبری، دیگری استراتژی و بالاخره سازمان‌یافتگی افراد. در رابطه با اهداف و استراتژی، که با نگرشی منصفانه مشاهده می‌کنیم هیچ یک از ارکان مزبور در مورد دوستان ما یا کسانی که به نام دوستان ما بازداشت شده‌اند، صادق نیست. به نظر من، بهترین کلمه «طیف فکری» است؛ زیرا در طیف، نه سازمان‌یافتگی شرط است و نه استراتژی معینی، بلکه تنها ملاک تشکیل طیف‌ها نیز بر دو نوع است: یکی طیف‌های ابداعی که جمعی همفکر و همسو بر اساس یک سلسله نقطه‌نظرها با یکدیگر تشریک مساعی می‌کنند و دیگری طیف‌های انفعالی که در

●

مکتب فکری و اخلاقی مهدی هاشمی به قدری با شعارها و عملکرد جریان افراطی دوم خرداد نزدیک است که هر فرد آگاه را به یافتن پاسخی برای این پرسش وامی‌دارد که اینان در کجا و چه تاریخی در پای درس استاد خود زانوی ادب زده و یا تاکتیک‌ها و اهداف این شخص را یادداشت و به امید عملی کردن آن تا به امروز درانتظار نشسته‌اند؟

●

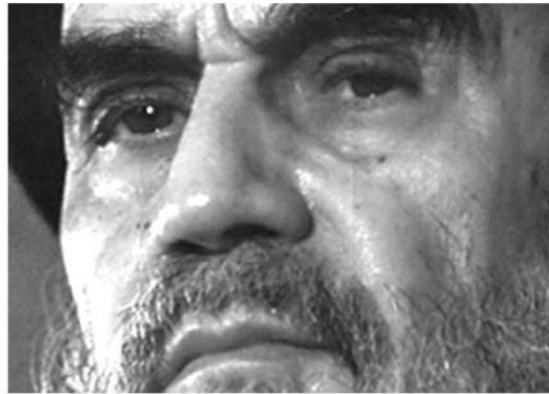
عکس العمل جریان‌ات دیگر به هم مرتبط می‌شوند، و به نظر من طیف موجود از قبیل نوع دوم است؛ زیرا بدون یک هماهنگی قبلی تدریجاً افراد و جمعیت‌های تحت فشار بخصوص سیاسی و در انفعالی از آن‌ها، با یکدیگر مرتبط گشته‌اند و ارتباطشان به گونه‌ای است که اگر بالفرض بخواهند یک خط استراتژیک را در جمع خود به تحلیل بگذارند، دچار صد و هشتاد نظریه و رأی متضاد خواهند شد...»^{۱۱}

قضاوت را درباره مشابهِت جریان افراطی جبهه دوم خرداد و این نظریه مهدی هاشمی برای جریان خود و دوستانش، به خوانندگان واگذار می‌کنیم.

■ (ب) تقسیم انقلاب به دو دوره

مهدی هاشمی بر این باور بود که انقلاب دو دوره دارد: دورهٔ جنون انقلابی که در آن باید احساسات بر تعقل حکمفرما شود، و دورهٔ تثبیت و قانون‌مندی که باید به سمت خردگرایی سوق داده شود. وی در این باره می‌گوید: «... می‌گفتم: انقلاب هفت، هشت سال اولش باید جنبهٔ عاطفی و احساسی بر او حاکم باشد و تعبیر به جنون انقلابی می‌کردم که این جنون انقلابی را یک امر مثبت تلقی می‌کردم، همان حالت احساسی در من بود که بعد می‌گفتم انقلاب باید در یک زمانی که به اندازهٔ کافی انقلاب شدد و انقلاب اثر خودش را بخشید و آن تزکیه و تمحیصی که باید در نیروهای انقلابی به وجود بیاید در اثر انقلاب انجام گرفت، بعداً باید یک مقدار حالت عقلانی پیدا بکند و حالت مرکزیت و قانون‌مندی.»^{۱۲}

بنابر این تعریف، مهدی هاشمی رهبری دوران جنون انقلابی را برعهده داشته و دوستان او راهی جز ایجاد شکاف بین ایران



امام راحل (ره) در دیدار حجت‌الاسلام ری شهری با ایشان آن هم در اوضاع دشوار «دفاع مقدس» و مقطعی که ناوگان آمریکا در خلیج فارس اسکله‌های نفتی ما را نشانه رفته بود، در باره مهدی هاشمی و اندیشه‌های او فرمود: «فردا باید از این ترسید».

آشکارا در مأمور و معذور بودن یاران مهدی هاشمی در عملی ساختن این نظریهٔ وی جست و جو کنند. بی‌شک دم خروس این جریان به گونه‌ای است که ثابت می‌کند جناح انشعابی از جریان مهدی هاشمی، همان افراطیون جبهه دوم خرداد هستند؛ چرا که این افراطیون طی هشت سال گذشته هر فکر و فردی را به خشونت‌گرایی و بنیانگذاری حرکت‌های خشونت‌آمیز در نظام مقدس اسلامی متهم کردند؛ جز مهدی هاشمی. افراطیون دوم خرداد هیچ‌گاه از ریزنی با بیت آقای منتظری به منظور نیل به اهداف خود دست برنداشتند و حتی هنگامی که ملاقات‌های بیت ایشان به سبب موضع‌گیری آشکار علیه نظام ممنوع شد، ضمن حضور در پشت بام منزل همجوار، با تکان دادن دست به ابراز احساسات با ساکنان این بیت پرداختند و بیعت دوبارهٔ خویش را با وی اعلام کردند.

■ (ج) اندیشهٔ لیبرال چپ‌گرا

مهدی هاشمی تنها شخص متسبب به حوزه‌های علمیه، نهضت روحانیت، انقلاب و نظام بود که با در آمیختن تفکرات اندیشمندان مکتب‌های او مانستی غرب و انقلاب کمونیستی شرق، نقابی به نام دین، انقلاب و امام را بر روی فعالیت، ترویج و تبلیغ تفکرات تقاطعی خود در بین جوانان کشید. وی می‌گوید: «من خودم شخصا این اواخر چند تا الگوهای مخلوط یعنی التقاطی از چند الگو در ذهنم آمده بود.»^{۱۳}

در نگاهی به اعترافات مهدی هاشمی در جلد نخست کتاب بن‌بست، به این حقیقت پی می‌بریم که الگوی فکری مهدی هاشمی و دوستانش، ملغمه‌ای از اندیشه‌های افرادی چون ژان ژاک روسو، سید قطب، منتسکیو، مائو، یاسر عرفات، سید محمد جواد غروی، علی شریعتی، صالحی نجف آبادی و... بوده است.

بررسی موضع‌گیری‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی... و نیز سخنرانی‌ها و مقالات اعضای جبهه افراطی دوم خرداد در موضوعات دینی و تطبیق آن با اندیشه‌های مهدی هاشمی، پرده از زوایه دید و برداشت یکسان آنان بسا وی برمی‌دارد. انفعال در نوگرایی، خردگرایی مطلق در ارزیابی مفاهیم دینی و تاریخ اسلام، اعطای شخصیت کاذب به جوانان و استفادهٔ ابزاری از آنان، سر دادن شعارهای کاملاً ایدئالیستی، و نیز آزادی بیان و اندیشه و در عین حال داشتن روحیهٔ دیکتاتوری و جزمیت حزبی در عمل، آموزه‌هایی است از مکتب فکری و اخلاقی مهدی هاشمی، که تا حدودی با شعارها و عملکردهای جریان افراطی دوم خرداد همخوانی دارد. از این رو هر فرد آگاه را به تأمل وامی‌دارد که ایشان کسی و کجا در پای درس استاد خود زانوی ادب زده و یا تاکتیک‌ها و اهداف وی

و کشورهای دیگر و تبلیغ خشونت و مبارزه قهرآمیز نداشته‌اند؛ اما همین افراد باید در دوران قانون‌مندی به چهره‌ای مهربان و اهل تعامل با جهان تغییر یابند. گفتنی است افرادی که در رکاب مهدی هاشمی از مبارزه با استکبار، هدایت و تجهیز جنبش‌های قهرآمیز در سطح جهان، قطع رابطه با دولت‌ها، حمایت از ملت‌ها و طراحی کودتا در کشورهای همسایه سخن به زبان می‌آوردند و به سبب برخوردهای خشونت‌آمیز از سپاه و سایر ارگان‌ها طرد شدند، پس از خرداد ۷۶ با نفوذ در مجلس ششم، شورای شهر تهران و ادارات دولتی و به دست گرفتن نبض روزنامه‌های زنجیره‌ای، در گردش ۱۸۰ درجه‌ای، منادی برقراری رابطه با آمریکا، قطع رابطه با جنبش‌های اسلامی حتی مبارزان فلسطینی... و مبلغ خردگرایی!! و قانون‌مندی شدند. همهٔ آنانی که با دیدن این تحول آنی! و معجزهٔ دوم خردادی! دچار شوکی شدید شدند، باید راز این دگرذیسی

را یادداشت و به امید عملی کردن آن تاکنون در انتظار نشسته‌اند؟

■ (د) مقابله با حوزه‌های علمیه مقابله با حوزه‌های علمیه و تلاش برای حذف روحانیت از معادلات سیاسی، از نقشه‌های دیرینه دشمنان اسلام و انقلاب بوده است؛ از این رو حضرت امام بارها به صراحت خطر فرستادن نفوذی‌ها در داخل حوزه‌ها و استفاده از آنان پس از گذشت ۲۰ سال را گوشزد می‌کردند. بی‌شک استراتژی حذف روحانیت را می‌توان در برنامه‌های درازمدت و کوتاه‌مدت تمام جریان‌های ضد انقلاب مشاهده کرد؛ اما شیوه مرموزانه مهدی هاشمی و جریان افراطی دوم خرداد، نه تنها کیمان حوزه‌های علمیه بلکه مبانی تفکر شیعی را در بین جوانان با خطری جدی روبرو ساخت. نادیده گرفتن معیارهای بحق حوزه‌ها در برداشت از دین و بی‌اعتنایی به نظرات علما و مجتهدین، سخنرانی‌ها، مقالات روزنامه‌های زنجیره‌ای و بیانیه‌های سیاسی افراطیون، پرده از همسویی زیربنای فکری آن‌ها با مهدی هاشمی در مبارزه با حوزه‌های علمیه و روحانیت برمی‌دارد. مهدی هاشمی می‌گوید:

«ما آن ملاک‌ها و معیارهایی که در فقه و در اندیشه اسلامی مشخص شده برای این که قرآن را با آن ملاک باید شناخت، از آن ملاک‌ها کمی تجاوز کرده بودیم و آن ملاک‌ها را بهش بهای زیادی نمی‌دادیم، آن چهارچوب‌ها را در نظر نمی‌گرفتیم.»^{۱۴} وی در جایی دیگر می‌گوید:

«بدینستی و بی‌اعتمادی به صلحا و بزرگان دین بود که ما به دنبال همان بینش نوگرایی و تجددطلبی در مسائل اسلامی که از مرحوم علی شریعتی و سایر الگوهای خارجی گرفته بودیم، یک حالت

بی‌حرمتی و بی‌اعتمادی حس می‌کردیم در خودمان نسبت به شخصیت‌های گذشته اسلام و تشیع...»^{۱۵}

پرواضح است که اگر جریانی معیارهای حوزویان را در استنباط احکام شرعی نادیده بگیرد و با بدبینی به برداشت‌های علمای سلف‌بنگرد، نتیجه‌ای جز نگاه مهدی هاشمی و افراطیون دوم خرداد به مفاهیم دینی نخواهد داشت. تنها تفاوت این زاویه مشترک به حوزه‌های علمیه و نظام روحانیت و مرجعیت در این بود که شخص مهدی هاشمی به سبب قرار داشتن در دوره جنون انقلابی! علاوه بر تضعیف مبانی دینی و ترور شخصیتی بزرگان دین به ترور فیزیکی آن‌ها نیز دست زد - قتل مرحوم آیت‌الله شمس‌آبادی و حجت‌الاسلام صفرزاده در پیش از انقلاب و ترور برخی از روحانیون و در دستور کار قرار داشتن حذف روحانیت و حتی برخی از مراجع پس از به قدرت رسیدن... را می‌توان در این راستا ارزیابی کرد -

اما افراطیون دوم خرداد به سبب قرار داشتن در دوره قانونمندی! تنها به تخریب مرجعیت و توهین به آن، نقد غیرمنصفانه برداشت‌های علمای سلف، واگویی کردن دیدگاه‌های اهل تسنن و مسیحیت به نام تشیع، و تلاش برای ایجاد شکاف بین مردم - به ویژه نسل جوان - و روحانیت پرداختند و...

■ (ه) تکیه بر بیگانه شکی نیست جریانی که در حوزه تفکر و اندیشه و امدار بیگانه است، برای اجرای مدل بیگانه در کشور می‌کوشد و بیگانه نیز از برنامه‌ها و شعارهای وی استقبال و به شدت از آن حمایت می‌کند. تفاوت مهدی هاشمی با جریان افراطی دوم خرداد، در نوع حکومت‌های مرتبط و کشورهای بیگانه است. مهدی هاشمی به سبب حضور در دوره جنون انقلابی!! با کشورهای وابسته به بلوک شرق پیش از کشورهای غربی ارتباط داشت. وی می‌گوید: «در محوری بیگانه اگر بخواهیم



همانانی که در دوران «جنون انقلابی» خود «آتش‌فشان» معرکه بودند، در دوران «تشبیت و قانون‌مندی» نقش «آتش‌نشان» را بازی کردند.

خلاصه بکنیم، باید بگوییم همان دیدگاه‌های العیاذ بالله ضد امام و نظام و اعتراضات و اشکالاتی که ما داشتیم، به مجموعه نظام به همراه یک سری اخبار و جریاناتی که در هر مقطعی در تحولات داخلی به دستمان می‌رسید، این‌ها را به نحوی منتقل می‌کردیم و در قبالتش هم لیبی این تعهد را کرده بود که به طور صددرصد و همه‌جانبه با ما همکاری کند.»^{۱۶}

اما جناح انشعابی مهدی هاشمی پس از خرداد ۷۶ که چون اختاپوس هزار پا در هر مکانی برای خود جای پای باز کرد، به لحاظ باورداشتن به «دوران قانونمندی»، پیش‌تر با کشورهای بلوک غرب به تعامل پرداخت و غرب هم متعهد شد تا در ازای همکاری و اطلاعاتی که توسط آنان دریافت می‌کرد، از آن‌ها حمایتی همه‌جانبه داشته باشد. حمایت آشکار و پنهان غرب از این جریان - از آغوش باز کردن به روی آنان و طرح شخصیت و بزرگ‌نمایی ایده و اندیشه‌های داخلی و خارجی و دخالت مستقیم در امور داخلی کشور به منظور به قدرت رسیدن و یا در قدرت باقی ماندن جناح انشعابی - بر کسی پوشیده نیست و روزی تاریخ نگاران مؤمن و وطن‌پرست شرح خیانت‌های آشکار و پنهان آنان به ایران و اسلام را برملا خواهند کرد.

کوتاه سخن این که در اندیشه امام راحل و مردم مؤمن و شریف ایران، نه دوران به ثمر رساندن انقلاب، مبارزه با گروهک‌ها، و دفاع مقدس دوران جنون انقلابی بود - که بر انقلاب و نظام قانونی حکمفرما نباشد و حرکت انقلاب، به دور از خردگرایی و فقط بر پایه احساسات به شمار رود - و نه دوران تشبیت، دورانی است که انقلاب با عقل حسابگر و جزئی‌نگر، برای خوشایند



**داستان مظلومیت
هشت ساله امام
راحل (ره) در دوران
«جنون انقلابی»
مهدی هاشمی، و
مظلومیت هشت ساله
رهبر انقلاب در
دوران «تشبیت
و قانون‌مندی»
افراطیون جبهه دوم
خرداد، داستان
درک نکردن
بسیاری از خواص در
مدیریت بحران، و
نجات انقلاب توسط
این بزرگ‌مرد
از پیچیده‌ترین
نوع براندازی
خاموش برای
خاموش کردن چراغ
انقلاب بود.**

ابسر قدرت‌ها بر تعبدات و ارزش‌های وحیانی خود، خط‌بطلان کشد. تقسیم انقلاب به دو دوره، تنها یک پروسه براندازانه خاموش علیه نظام مقدس اسلامی به شمار می‌رود که بی‌شک از حرکت‌های هدایت‌گرایانه خارج از ایران سرچشمه می‌گیرد.

این‌که در دوره نخست - دوره جنون انقلابی - به واسطه دسیسه‌های مهدی هاشمی طی نزدیک به هشت سال (۶۵-۵۷) نزاع خانوادگی انقلاب به اوج خود می‌رسد و بحران آفرینی داخلی موجب می‌شود تا توجه مردم و نظام از مسأله اصلی انقلاب - دفاع مقدس - به سمت نزاع‌های خطی و جناحی کشیده شود، این که حرکت‌های خودمحورانه و خشونت‌گرا در داخل و خارج توسط این جریان سبب خدشه‌دار شدن چهره انقلاب فرهنگی شود و راه را بر صدور انقلاب، ارزش‌ها، و تعاملات بین‌المللی ببندد و در همین دوره، عناصر وابسته به بلوک شرق با بینشی التقاطی و با صبغه الحادوی وارد پیکره نظام شوند، این که در دوره دوم - دوره تشبیت و قانون‌مندی - افراطیون جبهه دوم خرداد هشت سال (۸۴ - ۷۶) نزاع خانوادگی انقلاب را احیا کنند و با بحران‌آفرینی داخلی به جای توجه دادن مردم و مسئولان به سازندگی و خدمت‌رسانی، نیروی کار و خدمت‌رسانی نظام را صرف بازی‌های کودکانه قرن نوزدهم کنند، این که با حرکت‌های خودمحورانه در داخل، به نام خردگرایی و خشونت‌ستیزی، در مسیر تصفیه نیروهای مؤمن و انقلابی در بدنه نظام گام بردارند، و در تعاملات خارجی، خط‌مشی اسلام، امام و انقلاب نادیده گرفته شود و بستر فرهنگی جولانگاه عناصر وابسته به رژیم ستم‌شاهی و فرهنگ لیبرال دمکراسی و مرتبط با

سرویس‌های امنیتی بلوک غرب گردد، مقوله‌ای نیست که بتوان به سادگی از آن گذشت، به ویژه این که باید دانست همان کسانی که در دوران جنون انقلابی! خود «آتش‌فشان» معرکه بودند، در دوران تشبیت و قانون‌مندی، نقش «آتش‌نشان» را بازی کردند.

شکی نیست که بلوک غرب و شرق به منظور برخورد با نظام و جلوگیری از شکل‌گیری تمدن اسلامی با محوریت ایران، برای نخستین بار به تعامل رسیدند. اما آیا آن‌ها برای براندازی نظام، به تقسیم کار روی آورده‌اند؟ آن هم با شناسایی افرادی هرهری‌مذهب و ساده لوح برای دست‌یابی آسان‌تر به هدف؟ امام (ره) خطر وجود این افراد را که در مقطعی از تاریخ می‌توانند بازبچه دست‌عناصر شرق و غرب شوند، به خوبی درک کرده بودند. به راستی هنگامی که امام راحل (ره) در دیدار حجت‌الاسلام ری‌شهری با ایشان، آن هم در سخت‌ترین اوضاع - دفاع مقدس - و در مقطعی که ناوگان آمریکا در خلیج فارس اسکله‌های نفتی را نشانه رفته بود، درباره مهدی هاشمی و اندیشه‌هایش فرمود: «فردا باید از این ترسید». در نگاه تیزبین و فردانگر^{۱۷} خود، چه می‌دید که چنین می‌فرمود؟ چرا حضرت امام - که از هیچ چیز نمی‌هراسید و داستان آرام او پسای لوزان مأمور ساواکی را که ایشان را در نیمه شب ۱۵ خرداد به سوی تهران می‌برد، آرام کرد - باید از تفکر مهدی هاشمی، اعلام ترس کند؟ داستان مظلومیت هشت ساله امام راحل (ره) در دوران «جنون انقلابی» مهدی هاشمی و مظلومیت هشت ساله رهبر انقلاب در دوران «تشبیت و قانون‌مندی» افراطیون جبهه دوم خرداد، داستان درک نکردن بسیاری از خواص

در مدیریت بحران و نجات انقلاب توسط این بزرگ‌مرد در برابر پیچیده‌ترین نوع براندازی خاموش برای خاموش کردن چراغ انقلاب بود؛ چراغی که با عنایات الهی و توجهات حضرت بقیت الله، هوشیاری یاران رهبری، تلاش شبانه‌روزی مسئولان دلسوز و در نهایت پشتیبانی مردم مؤمن، همواره فروزان خواهد ماند. ان شاء الله

پی‌نوشت‌ها

۱. اردشیر آوانسیان - از عناصر محوری حزب توده ایران - در خاطرات خود می‌گوید: «در اردبیل ما عاقلانه عمل کردیم، کاندیدای مایکی از ملبسون یعنی شیخ حسین لنگرانی بود، این که ما با این [چهره] ملی هیچ گونه قرار و مدار سیاسی نداشتیم، در صورتی که می‌بایستی یک سند سیاسی هم باهم امضاء و تکلیف فی ما بین را روشن می‌کردیم.»
۲. احسان طبری، کز راه، ص ۳۹.
۳. همان.
۴. اعترافات سران حزب توده ایران، ج ۱، ص ۹۰ و ۹۱.
۵. بن‌بست، مهدی هاشمی ریشه‌های انحراف، ج ۲، ص ۱۴۶.
۶. محمدی ری‌شهری، خاطرات سیاسی، ص ۱۵۰.
۷. اعترافات سران حزب توده ایران، ج ۱، ص ۹۳.
۸. از جدایی تا رویارویی، بررسی‌های ۲۳ آبان و ریشه‌های آن، ص ۳۱۹.
۹. احسان طبری، همان، ص ۴۰.
۱۰. بن‌بست، ج ۲، ص ۱۷۳.
۱۱. همان، ج ۱، ص ۲۳ و ۲۴.
۱۲. همان، ص ۹۷ و ۹۸.
۱۳. همان، ص ۷۵.
۱۴. همان، ص ۱۲۲.
۱۵. همان، ص ۱۷۳.
۱۶. محمدی ری‌شهری، پیشین، ص ۲۷۳.
۱۷. همان، ص ۵۷.